

شیعیان امامیه در عصر ترکان (غزنویان، سلجوقیان)

نصرا... پورمحمدی املشی

دانشیار تاریخ ایران، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان ایران

masood_kamlashi@yahoo.com

فهیمة زهرایی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی. واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران. ایران

چکیده

امروزه وقتی صحبت از شیعه می شود، غالباً منظور «شیعه امامیه یا دوازده امامی» می باشد، که در آغاز در انتقاد و اعتراض به دو مسأله اساسی از مسائل اسلامی یعنی حکومت اسلامی و مرجعیت دینی پیدا شده است، این فرقه در ادوار مختلف اسلامی دستخوش اتفاقات زیادی گردید که ناشی از تغییرات حکومتی بوده است. در این مقاله سعی بر آن شده است، ضمن بررسی اجمالی از شکل گیری تشیع، به جایگاه سیاسی-اجتماعی شیعیان در سیاست مذهبی حکومت عصر ترکان پردازیم. بدون تردید سیاست مذهبی فرمانروایان ترک نسبت به شیعیان در چگونگی شکل گیری مناسبات اجتماعی و مذهبی مردم مسلمان با یکدیگر تأثیرگذار و جهت دهنده بوده است.

واژگان کلیدی: تشیع. غزنویان. ترکان. شیعه امامیه

ظهور آل بویه در ایران، عصری طلایی را در زمینه فرهنگی برای شیعیان دوازده امامی رقم زد. امیران فرهنگ دوست آل بویه، آن چنان در توسعه فرهنگ و خصوصاً فرهنگ شیعه کوشیدند که آثار حرکت های علمی و فرهنگی آن ها، به دوران سلجوقی نیز منتقل شد. تسامح مذهبی آل بویه، باعث شد تا رونق دانش و فرهنگ در شهرهای شیعه نشین به اوج خود برسد. در شهر ری، شیعیان به همت وزیری شیعی چون صاحب بن عباد، مدارس و کتابخانه های عالی بنا کردند. گرچه بعدها تعدادی از این مراکز فرهنگی در حمله سلطان محمود غزنوی از بین رفتند، با این حال رشد فرهنگی شیعه دوازده امامی در شهرهایی مانند قم، ری، آوه، ورامین، سبزوار و کاشان ادامه یافت. در کتاب نقض آمده است: «چون محمود برفت، علمای شیعه با حضور شحنگان و نواب او با سر قرار و قاعده خود رفتند». امامیه یکی از مشهورترین اصطلاح های کلامی این مذهب شمرده می شود که برگرفته از «امام» که در لغت به معنی پیشوا و کسی است که از گفتار او پیروی می شود و جمع آن «ائمه» است. حرف یاء در آخر آن یاء نسبت است به معنی منسوب به امام و چون وصف «فرقه» است مؤنث به کار می رود، یعنی فرقه امامیه؛ و «مقصود گروهی است که پس از رحلت پیامبر اسلام از «امام منصوب از جانب او» پیروی می کنند». در زمینه تاریخ تشیع و حضور آن در میان حکومت ها، کتابها و مقاله های زیادی نوشته شده است که ما نیز سعی کرده ایم به آنها استناد کنیم، ولی کتاب و مقاله ای که به موضوعی تحت عنوان «شیعیان امامیه در عصر ترکان» بپردازد، وجود ندارد. در این پژوهش سعی کرده ایم تا با بررسی تاریخ شیعیان، دوران رفاه و دوران سختی آنها در میان حکومت های مختلف را مورد بررسی قرار دهیم و دلایل آن را بیان کنیم.

معانی لغوی و اصطلاحی «شیعه» و «تشیع»

گرچه واژه های «تشیع» و «شیعه» در برابر تسنن به عنوان نامی برای یکی از دو مذهب بزرگ اسلام، برای همگان، از جمله، فارسی زبانان، شناخته شده است، اما از آن جا که این واژه عربی است، برای شناخت دقیق معنای آن، ناگزیر باید به لغت نامه های عربی مراجعه نمود. البته باید توجه داشت که در زبان عربی، بسیاری از واژه ها، از جمله واژه موضوع سخن، به طور مشترک در معنای متعدد و مختلف به کار می رود.

به لحاظ دستوری (صرفی)، در زبان عربی، «تشیع» مصدر باب تفعّل از ریشه «شعیع» (شاع) است، و واژه «شیعه» نیز از همین ریشه اشتقاق یافته است.

شیعه در لغت بر دو معنا اطلاق می شود، یکی توافق و هماهنگی دو یا چند نفر بر مطلبی، و دیگری، پیروی کردن فردی یا گروهی، از فرد یا گروهی دیگر؛ ابن منظور در لسان العرب می گوید: «الشیعه القوم الذین تجتمعوا علی امر، و کل قوم اجتمعوا علی أمر فهم شیعه، و کل قوم أمرهم واحد یتبع بعضهم رأی بعض هم شیع» (ابن منظور، لسان العرب: ۱۸۸، طباطبایی: ۱۴۷).

نقطه آغازین شکل گیری معنای اصطلاحی «تشیع»، به زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله باز می گردد که آن حضرت در چند نوبت، درباره «حامیان علی علیه السلام» اصطلاح «شیعه» را به کار بردند. بر این اساس، واژه «شیعه» که در لغت، به معنای پیروان و یاوران است، در یک کاربرد اصطلاحی بر یاران و حامیان علی علیه السلام اطلاق گردید. در اصطلاح به آن عده از مسلمانان گفته می شود که به خلافت و امامت بلافصل علی - علیه السلام - معتقدند، و بر این

عقیده‌اند که امام و جانشین پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از طریق نص شرعی تعیین می‌شود، و امامت حضرت علی - علیه السلام - و دیگر امامان شیعه نیز از طریق نص شرعی ثابت شده است. (شیخ مفید: ۳۵، شهرستانی: ۱۴۶).

اکثریت شیعه، را شیعه امامیه یا اثنا عشریه تشکیل می‌دهد، از آن‌جا که آنان جانشینان پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - را دوازده امام می‌دانند، اثنا عشریه (دوازده امامی) نامیده شده‌اند.

شیعه اثنا عشریه بر مسئله امامت تأکید خاصی دارد و عصمت امام و افضلیت او را بر دیگر افراد امت اسلامی بسیار مهم و اساسی می‌داند. و از طرفی، امامت را، پس از سه امام نخست، منحصر در فرزندان امام حسین می‌داند. با توجه به این عقاید ویژه درباره امامت، شیعه اثنا عشریه به «امامیه» شهرت یافته است.

شیخ مفید، پس از تعریف شیعه به کسانی که به امامت بلافضل علی - علیه السلام - عقیده دارند، آورده است: «این عنوان، مخصوص آن دسته از شیعه است که به وجود امام در هر زمان، و وجوب نص جلی، و عصمت و کمال برای هر امامی معتقد است، و امامت را (غیر از سه امام نخست) منحصر در فرزندان امام حسین - علیه السلام - می‌داند. (شیخ مفید: ۳۵)

پیدایش تشیع

آغاز پیدایش «شیعه» را که برای اولین بار به شیعه علی (ع) معروف شدند، به حیات پیغمبر اکرم برمی‌گردد. جریان ظهور و پیشرفت دعوت اسلامی در ۲۳ سال زمان بعثت، زمینه‌هایی را فراهم کرد که طبعاً پیدایش چنین جمعیتی را در میان یاران پیغمبر اکرم (ص) ایجاب می‌کرد.

پیغمبر در روزهای بعثت به نص قرآن ماموریت یافت تا خویشان نزدیک خود را به دین خود دعوت کند، آن حضرت صریحا به ایشان فرمود که هر یک از شما در اجابت به دعوت من سبقت گیرد، وزیر و جانشین و وصی من است. علی (ع) در پذیرش اسلام از همه پیشی گرفت، پیغمبر اکرم نیز ایمان او را پذیرفت و وعده های خود را تقبل نمود. علی (ع) نیز پس از آن خدمات گرانبهائی انجام داد و فداکاریهای شگفت انگیزی از خود نشان داد؛ مانند خوابیدن در بستر پیغمبر اکرم در شب هجرت و فتوحاتی که در جنگهای بدر، احد، خندق و خیبر به دست وی صورت گرفته است (طباطبایی، ۱۳۳۹: ۱۶).

در سال پایانی و در جریان «غدیر خم» نیز پیغمبر اکرم (ص) علی (ع) را به ولایت عامه مردم نصب و معرفی نمود و او را مانند خود متولی بر مردم قرار داد. بدیهی است این چنین امتیازات و فضائل اختصاصی دیگر که مورد اتفاق همگان بود و علاقه مفرطی که پیغمبر اکرم (ص) به علی (ع) داشت، طبعا عده ای از یاران پیغمبر را که شیفتگان فضیلت و حقیقت بودند بر این امید داشت که علی (ع) را دوست داشته به دورش گرد آیند و از وی پیروی کنند؛ بطوری که عده ای را بر حسد و کینه آن حضرت نمود. (همان: ۱۶)

شیعه امامیه

اکثریت شیعه « شیعه امامیه یا دوازده امامی » نامیده می شوند و در آغاز در انتقاد و اعتراض در دو مسأله اساسی از مسائل اسلامی پیدا شده است و آن دو مسأله «حکومت اسلامی و مرجعیت علمی» بود که شیعه آن را حق اختصاصی اهل بیت می داند. شیعه معتقد است: خلافت اسلامی که البته ولایت باطنی و پیشوائی معنوی، جزء لازم لاینفک آن می باشد، از آن علی و اولاد علی (ع)

است که به تصریح خود پیامبر(ص) و سایر ائمه اهل بیت، دوازده تن می باشند. شیعیان در زمان خلفای راشدین(۳۵-۱۱هجری) پیوسته زیر فشار قرار داشتند و پس از آن در مدت خلافت بنی امیه(۴۰-۱۳۲) هر گونه امنیت و مصونیت از جان و مالشان برداشته شده بود ولی هرچه فشار و ستم و بیدادگری بر ایشان بیشتر می شد، در عقیده خود استوارتر می گشتند و مخصوصا از مظلومیت خود در پیشرفت عقیده بیشتر بهره می بردند و از آن پس در اواسط قرن دوم که خلفای عباسی زمام حکومت اسلامی را به دست گرفتند، شیعه از فتوری که در این میان پیدا شد نفسی تازه کرد ولی باز اندکی بعد عرصه بر ایشان تنگ شد.

شیعیان امامیه در دوره غزنویان

زمینه تربیتی غزنویان تسننی بود که بر دولت سامانی حاکم بود. انشعاب غزنویها از این دولت در شرایطی بود که گرایشات اسماعیلی در میان دولتمردان سامانی پدید آمد و سبب شد تا غزنویها درست برعکس آنها موضع گیری کنند.(جعفریان، ۱۳۷۵: ۳۷۴). غزنویان برای برخورداری از حمایت مردم ایران که اکثر اسنی مذهب بودند و همچنین جلب نظر خلفای عباسی بغداد برای به رسمیت شناختن حکومتشان، به حمایت از مذهب تسنن برخاستند و خود را جهادگران راه خدا و دین حق اسلام معرفی کردند، زیرا «در سطح ایده آلی و مذهبی» اعتبارسلطان، در صورت پیروی جدی از مذهب تسنن ادامه می یافت.(تاریخ کمبریج، ۱۳۶۵: ۱۸۲) غزنویان جهت خوش خدمتی به عباسیان علیه خلفای فاطمی مصر که از رقبای اصلی خلافت عباسی به شمار می آمدند جبهه گیری کرده و چون آنها در مذهب اسماعیلیه بودند، سخت گیری خود را در مخالفت با قرامطه نشان دادند، سخت گیری علیه مخالفان مذهب رسمی حکومت در زمانهایی که حکام نیاز بیشتری

به حمایت خلفا داشتند، بیشتر می شد. کم خطر ترین گروه‌های شیعی، شیعیان امامیه بودند که نه مدعی امامت رسمی در جامعه بودند و نه تشکیلات مخفی برای مبارزه با حکومت داشتند. باسورث مدعی است که دولت غزنوی با شیعیان امامیه برخوردی از روی تسامح داشته است. (باسورث، ۱۳۶۴: ۱۹۶-۱۹۷) البته این نوع روابط مسالمت آمیز بیشتر در خراسان دیده می شد، ولی در ری با شیعیان به سختی برخورد می شد. زمانیکه منافع و موقعیت سیاسی غزنویان به خطر می افتاد شیعیان امامیه را نیز متهم به باطنی گری نموده و انتقام سختی می گرفتند، این در حالی است که در اوایل دوره غزنوی، شیعیان با استفاده از آزادی سیاسی و مذهبی حکومت آل بویه، اجازه اظهار عقاید خود را به صورت صریح و روشن داشتند ولی با تثبیت غزنویان، اندک اندک شیعیان این آزادی را از دست دادند به طور نمونه «ابن سینا» دانشمندی بود که به علت داشتن مذهب تشیع در اوایل حکومت غزنویان مورد تعقیب قرار گرفت. به محمود غزنوی خبر رسیده بود «شیخ ابوعلی بد مذهب است و سلطان محمود از غایت عصبیت قصد شیخ فرمود. «(خواند میر، بی تا: ۴۴۴) پس شیخ راه ری در پیش گرفت تا خود را به حکام شیعی آل بویه و مناطق تحت تصرف آنان برساند. در تمام دوره غزنوی ها، علویان و شیعیان امامیه که بیشتر از سادات خراسان بودند، در هر شهر نقیب خود را داشتند؛ و غزنویان با وجود تظاهر تعصب در مذهب تسنن، از این نقبا به عنوان نماینده گروهی از گروه‌های مذهبی - اجتماعی در مراسم رسمی دعوت می کردند. همچنین بنای عمارت مرقد اما رضا (ع) و هارون الرشید خلیفه عباسی به دستور محمود غزنوی، توسط حاکم نیشابور صورت گرفت. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۲۰۵) و این کار را به دو مقصود انجام داد یکی آنکه شمار شیعیان در خراسان رو به افزایش بود و برای جلب نظر آنان به

این عمل دست زد و از سوی دیگر قصد و نیت خود را از انجام دادن این اقدام برای خلیفه عباسی، مرمت مرقد هارون الرشید و خوش خدمتی به او عنوان کرد. سلطان محمود برای شعرا اهمیت زیادی قائل بود و شعرا از او هدایا و صله‌هایی دریافت می‌کردند که این هدایا شاعران شیعه را نیز شامل می‌شده است، از آن جمله می‌توان به «علوی زینبی» اشاره کرد که بارها از سلطان هدیه دریافت کرد. (یاحقی، ۱۳۷۷: ۲۵) برخورد سلطان محمود با فردوسی به گونه‌ای دیگر بود و صله‌ای به فردوسی عطا نکرد. تنها مدرک موجود مبنی بر تمایلات شیعی فردوسی یا شیعه بودن او، چند بیت از اشعار اوست:

اگر چشم داری به دیگر سرای به نزد نبی و وصی گیر جای

گرت زین بد آید گناه من است چنین است و این دین و راه من است

بر این زادم و هم بر این بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم (شاهنامه، ۱۳۷۷: ۲۵)

البته این رفتار سلطان محمود را نباید به خاطر مخالفت او با شیعیان دانست. به نظر می‌رسد رفتار سلطان محمود ناشی از رعایت حال اطرافیان سلطان و حاسدان فردوسی باشد، که در پی آن فردوسی اشعاری سرود که سلطان محمود را خشمگین نمود و وی را بر آن داشت تا از فردوسی انتقام بگیرد و به گونه‌ای دیگر با او برخورد کند. فردوسی نیز فرار کرد و به مازندران رفت زیرا والی آنجا «انوشیروان بن قابوس» شیعه مذهب بود، ولی او نیز فردوسی را نپذیرفت و گفت: «چون سلطان از تو آزرده است، مبادا که توقیف تو به مضرّت ما و تو عاید گردد. اکنون این محقر بردار و پنهان به موضع دیگر تحویل کن.» (خوافی، ۱۳۴۰: ۱۳۷) این نشان دهنده آن است که موقعیت

سیاسی آن روزگار چنان بود که نه تنها شیعیان بلکه کسانی را که در مقام اتهام به شیعه گری بودند، نگران ساخته و آنها را وادار می کرد که به تقیه روی آورده و یا از قلمرو غزنویان دور شوند. ظاهراً سلطان محمود بعدها از عمل خود پشیمان شده و برای فردوسی صله ای مناسب فرستاد که زمان مهلت استفاده و پذیرش آن را به فردوسی نداد. تعصب و دشمنی علیه شیعیان و قرامطه در آن روزگار به حدی بود که دانشمندی در طبران اجازه دفن فردوسی را در گورستان مسلمین ندادند و گفتند او رافضی است؛ و فردوسی در باغ خودش دفن شد. سلطان محمود نیز که از کرده خود پشیمان شده بود، این دانشمند را به عقوبت کاری که کرده بود، از طبران بیرون کرد. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۵) چنانکه ذکر شد مخالفت غزنویان با اسماعیلیان و باطنیان بوده و علت آن رقابت و ترس خلفای عباسی از خلفای فاطمی مصر بیان شده است. با وجودی که سلطان محمود با قرامطه مخالف بود و در تاریخ به دشمن قرامطه مشهور است و تا حد امکان خود را با شیعیان امامیه درگیر نمی کرد ولی به هر حال آنان را و می داشت که جانب احتیاط نگه دارند و به تقیه روی آورند. این دشمنی سلطان محمود با قرامطه باعث شده بود که علاوه بر قرامطیان واقعی، غزنویان برای از میان برداشتن دیگر مخالفان خود، آنان را متهم به باطنی گری کرده، از صحنه حذف کنند. او حتی برای رسیدن به مقاصد و منافع مادی از تهمت باطنی گری استفاده می کرد. چنانکه بسیاری از بزرگان وصیت می کردند که ایشان را در جوار ملکوتی حضرت رضا(ع) به خاک بسپارند. بنا به گفته «بیهقی»، «قاضی ساعد» استاد سلطان مسعود غزنوی بوده و در دوره غزنویان قاضی القضاة نیشابور بوده است. (بیهقی، ۱۳۶۲: ۳۸) وی با شیعیان مسالمت آمیز برخورد می کرد و مصلحت را در سخت گیری با آنان نمی دید؛ حداقل در زمانیکه بغداد در دست

آل بویه بود. ولی در آن زمان نیز مبارزه با شیعیان هم چنان میان طبقه حاکم و مردم سنی مذهب متعصب ادامه داشت. (همان: ۳۸)

شیعیان امامیه از ابتدای ورود غزها تا روی کار آمدن ملکشاه

از همان ابتدای بنای بغداد در دو سوی شرق و غرب دجله، شیعیان در محله کرخ (بغدادی، بی تا: ۸۱) و اهل سنت در محله های باب البصره، باب العشیر و باب القلائین در غرب دجله ساکن شدند (حموی، ۱۴۰۸: ۴۴۸)

در آغاز امر، غرب دجله مرکز سیاسی شهر بود، ولی به علت گسترش تشیع در آنجا، عباسیان به تدریج مرکز سیاسی شهر را به شرق دجله منتقل کردند. در این راستا، مکتفی، خلیفه عباسی، قصر تاج را در باب الشاطیئه در رصافه و مسجد جامعی را در رحبه ایجاد کرد (ابن طقطقی، بی تا: ۳۵۳) و سایر خلفا نیز کار وی را ادامه دادند، ولی کرخ همچنان محله مهمی بود و قاضی القضاة و سایر دستگاههای اداری شهر در آنجا بودند (مسعودی، ۱۳۷۵: ۳۶۸)

کرخ بزرگ ترین و مهم ترین پایگاه تشیع در عراق و سراسر قلمرو خلافت عباسی بود و شیعیان اعتبار خاصی برای آن قائل بودند. آرامگاه امام موسی کاظم علیه السلام، که پیش از شهادت در آنجا زندانی بود (ابن طقطقی، ۱۳۷۷: ۲۶۹)، و آرامگاه امام محمد بن علی علیه السلام، امام نهم، در آن محله قرار داشت. مسجد برائا که به اعتقاد شیعیان، امام علی علیه السلام در آنجا نماز به جای آورده بود و شیعیان احترام زیادی برای آن قایل بودند نیز در آن محله بود. همین عوامل و نزدیکی آن محله به سایر مقابر ائمه باعث تراکم شیعیان در آن نقطه می شد.

هر چه قدرت و جمعیت شیعیان بیشتر می شد، نزاع آنها با محله های اهل سنت افزایش می یافت. در اوایل قرن چهارم که دستگاه خلافت عباسی به نهایت ضعف خود رسیده بود، این نزاعها اوج گرفت و بارها کرخ به آتش کشیده شد.

در سال ۳۲۶ ق دوباره حنبلیان به محله کرخ حمله بردند و مسجد برائا را خراب کردند. این نزاع لطمه های زیادی به محله کرخ وارد می کرد. هنگامی که کرخ با این مشکلات دست و پنجه نرم می کرد، ناگهان به ظاهر گشایشی حاصل شد و آل بویه شیعی مذهب وارد بغداد شدند (۳۳۴ق) و مهار دستگاه خلافت عباسی را در دست گرفتند. در نگاه اول انتظار می رفت که کرخ در سایه یک دولت همکیش روزگار آرام و پر رونقی را آغاز کند، ولی برعکس، به دلایل متعدد که مهم ترین آنها تعصبات مذهبی بود، بیشترین آتش سوزیها در کرخ در این دوره رخ داد.

آل بویه شیعی مذهب در ابتدا قصد داشتند بساط خلافت عباسی را برچینند و علویان را به قدرت برسانند، ولی از بیم شکست از این کار خودداری کردند (ابن خلدون، ۱۳۸۰: ۶۵۲). با وجود این، آل بویه در آغاز امر آزادی مذهبی را برای شیعیان به ارمغان آوردند. در اولین سال ورود آنها، شیعیان با آزادی تمام به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفتند و چادرهای زیادی در محله باب الطاق برافراشتند.

در سالهای ۴۲۳-۴۲۶ نابسامانی تمام عراق به ویژه بغداد را فرا گرفته بود، تا اینکه در ۴۲۷ سپاهیان بغداد، علیه جلال الدوله دیلمی شورش کردند و او ناشناس و پیاده به خانه نقیب علویان سید مرتضی در کرخ رفت و بعد به تکریت فرار کرد و سپاهیان خانه اش را غارت کردند (ذهبی، بی تا: ۱۶۹)

با ظهور طغرل خلیفه قائم، قاضی القضاات علی بن محمد بن حبیب ماوردی، فقیه شافعی را در ۴۳۵ به رسالت نزد طغرل فرستاد. در آن زمان هنوز جلال الدوله دیلمی زنده بود. رسالت ماوردی این بود که از طغرل بخواهد میان دو حاکم دیلمی، جلال الدوله و ابوکالیجار، که در نزاع بودند، میانجی گری کند. ماوردی به بغداد بازگشت و پذیرش فرمان از طرف طغرل را به خلیفه تقدیم کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۰: ۲۶۶). جلال الدوله سیادت خود را به تدریج از دست داد و با مرگ وی در ۴۳۵ ق دولت وی به پایان رسید.

پس از مرگ جلال الدوله لشکریان با فرزند ارشد وی، ملک عزیز ابو منصور که در واسط بود، بیعت کردند، ولی چون او در آمدن به بغداد تأخیر کرد، ابو کالیجار فرزند سلطان الدوله (۴۳۵-۴۴۰ق) خود را به بغداد رساند.

کالیجار در ۴۳۹ نامه ای به طغرل فرستاد و به او پیشنهاد مذاکره صلح کرد. درخواست او مورد پذیرش طغرل قرار گرفت و فرمان منع تهاجم به قلمرو او را صادر کرد (همان: ۲۷۶). ابو کالیجار به دلیل سستی اوضاع در بغداد به شیراز رفت و پسرش ملک رحیم را در بغداد، قائم مقام خود کرد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۲۴). او پس از مدتی از شیراز به کرمان رفت و در ۴۴۰ق در آن شهر درگذشت.

ملک رحیم به حضور خلیفه قائم (۴۶۷-۴۲۲ق) رسید و زمام امور را در دست گرفت. یک سال پس از به سلطنت رسیدن ملک رحیم در سال ۴۴۱ق در شب عاشورا به شیعیان کرخ اعلام گردید که از نوحه خوانی و عزاداری برای رفع درگیری و فتنه خودداری کنند، ولی شیعیان در حین عزاداری با اهل سنت در باب البصره درگیر شدند و اهل کرخ به دور آن دیوار بنا کردند. این تشنجها در عید فطر همان سال نیز ادامه یافت. در سال ۴۴۲ مردم بغداد اعم از سنی و شیعه تصمیم گرفتند به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام و امام علی علیه السلام بروند و این امر اتفاق افتاد (ابن جوزی، بی تا: ۱۴۱). ولی شیرینی این اتحاد دیری نپایید و در صفر ۴۴۳ شیعیان برجهایی برپا داشتند و با طلا جمله محمد و علی خیرالبشر را نوشتند. سنیان نیز منکر آن شده، این عبارت را مغایر مبانی اسلام دانستند (ابوالفداء: ۱۳۷۶: ۶۲). درگیری پیش آمد و در آن یکی از رجال عباسی به قتل رسید. اهل سنت جسد وی را در جوار قبر امام احمد بن حنبل دفن و در مراجعت، بقعه مطهر امام موسی کاظم علیه السلام را ویران کردند و ضریح آن حضرت و ضریح آرامگاه امام جواد علیه السلام و قبر آل بویه را به آتش کشیدند. در این آتش سوزی حتی قبر جعفر بن منصور، امین و مادرش زبیده و دیگر قبور نیز سوخت. شیعیان نیز قبور برخی از مشایخ اهل سنت را به آتش کشیدند. آنان به سوی قبر احمد بن حنبل هجوم بردند، ولی تعقیب شیعیان آنان را از این کار باز داشت. (ابن جوزی، بی تا: ۱۵۰). در سال ۴۴۴ نیز به دلیل ذکر «حیّ علی خیر العمل» و نوشتن

جمله «محمد و علی خیر البشر» سنیان به کرخ حمله کردند و گروه بسیاری از مردم هلاک شدند و کرخ در آتش سوخت. در ذی حجه همین سال بار دیگر درگیری خونین پیش آمد (همان: ۱۵۴)

در همین ایام است که دو رساله نیز در حقوق عمومی، به عنوان احکام السلطانیه تألیف شد. مقصود نویسندگان این دو رساله، ماوردی شافعی و ابن فراء حنبلی، فراهم کردن حمایت اعتقادی برای حاکمیت دوباره مذاهب اهل سنت بود (جوئل کرمر، ۱۳۷۵: ۱۰۶)

در چنین اوضاعی بود که سعد بن ابی شواک (م ۴۴۴ق) با سپاهی از طرف طغرل به حلوان رسید. خبر ورود این سپاه به حلوان، مردم بغداد را به وحشت انداخت و سپاه ملک رحیم، آخرین امیر آل بویه در مقابل آنان کاری از پیش نبرد (ابن اثیر: ۳۰۱). طغرل نیز، که در همدان بود، با آگاهی از اوضاع آشفته بغداد اعلام کرد که قصد حج و اصلاح راه مکه و سپس تصرف مصر را دارد. وی پس از رسیدن به حلوان فرستاده ای نزد خلیفه اعزام کرد و در اظهار اطاعت و بندگی راه مبالغه پیش گرفت و به ترکان بغداد نیز پیام داد و آنان را به بذل و بخششهای خویش نوید داد. با وجود این، ترکان نارضایتی خویش را از نزدیک شدن طغرل به خلیفه اعلام داشتند، ولی خلیفه به دسیسه و توطئه پرداخت. چون وی قبلاً خواهان انقراض آل بویه بود، این کار را به دست طغرل امکان پذیر می دید.

ملک رحیم، حاکم دیلمی بغداد نیز که خویش را در خطر می دید، رأی وی را در مورد طغرل پذیرفت. سرانجام پس از مذاکرات و صلاح اندیشی قرار شد خطبه به نام طغرل خوانده شود و خلیفه در این امر پیش قدم شد. ابن مسلمه (رئیس الرؤسا) با گروهی از قضات، نقبا، اشراف و امرای سپاه ملک رحیم به پیشواز شتافتند. ملک رحیم از جانب خلیفه، نمایندگی داشت که به طغرل تعهد بسپارد که در بغداد اقدامی خصمانه بر ضد او و لشکریانش صورت نخواهد گرفت؛ اما خلیفه و ملک رحیم نتوانستند به تعهد خویش عمل کنند؛ زیرا ورود سلجوقیان به بغداد، سبب خشم مردم گردید و علیه آنان شورش کردند.

طغرل در سال ۴۴۷ ق بدون روبه رو شدن با مقاومتی وارد بغداد شد و کنترل خلافت را به دست گرفت. القائم بامرالله دستور داد تا بر منابر بغداد به نام طغرل بیک خطبه خوانند و نام او را بر سکه ها نقش کردند و او را لقب السلطان رکن الدوله (تاریخ کمبریج: ۵۲) ملک المشرق و المغرب بیک داد.

طغرل نجات بخش خلیفه از فشار قدرتهای شیعی آل بویه، آل مزید و فاطمیان شمرده می شد. پس از استقرار طغرل، شیعیان کرخ ناامید از دولت شیعی همکیش خود، اکنون خود را با یک حاکم سنی متعصب روبه رو می دیدند. عدم اعتماد و ناامیدی از دولت همکیش باعث شد نه تنها هیچ گونه مخالفتی با طغرل نکنند، بلکه زمانی که اکثر مردم بغداد به رهبری ملک رحیم بر سپاهیان طغرل شوریدند و تعداد زیادی از آنها را کشتند، اهالی کرخ برای نزدیک کردن خود به طغرل از او حمایت کردند و سپاهیان او را در محله خود جای دادند و از آنها محافظت کردند. طغرل پس از سرکوب شورشیان از اهالی کرخ سپاسگزاری کرد و تعدادی از سپاهیان خود را برای حمایت از آن محله در برابر هجوم احتمالی سنیان به آنجا اعزام کرد. یکی دیگر از اقدامات طغرل که به مذاق شیعیان کرخ بسیار خوشایند بود، مصادره اموال ترکان، دشمنان خونی شیعیان بود.

طغرل فرمان دستگیری ملک رحیم و تمام طرفدارانش را صادر کرد و نام وی در سال ۴۴۷ق از خطبه حذف گردید. گر چه خلیفه، ملک رحیم را بی تقصیر معرفی کرد، ولی سودی نبخشید؛ زیرا طغرل او را به جنوب جبال و بعدها به قلعه «تبرک» ری فرستاد. ملک رحیم به سال ۴۵۰ در زندان در گذشت (ابن جوزی: ۱۶۵)

در چنین شرایط ویژه تاریخی که حکومت شیعی برچیده می شد و حکومتی غیر شیعی به قدرت می رسید و خودبه خود چالشهای دینی و فرهنگی پیش بینی نشده ای را به دنبال داشت، رفتارشناسی و سلوک اجتماعی و سیاسی شیعیان قابل مطالعه است.

شیعیان امامیه در عصر ملکشاه

اسماعیلیان، از فرقه های تشیع، نیز در دورهٔ ملکشاه بر فعالیت خود افزودند. دلیل آن حضور حسن صباح در این دوره است. حسن صباح در خانواده‌های با مذهب شیعه اثنی عشری، در قم، به دنیا آمد. تحصیلات مذهبی خود را در ری آغاز نمود و در همان جا با عقاید اسماعیلی آشنا شد و به آن مذهب گروید. عبدالملک عطاش، ادیب اصفهانی که از داعیان اسماعیلی بود، چون مورد اتهام علمای اصفهان قرار گرفت، گریخته به ری رفت. آشنایی حسن صباح و عبدالملک، موضع مذهب اسماعیلی را تقویت کرد. حسن صباح مدتی در دربار ملکشاه عهده دار امور مالی بود، ولی نظام الملک حضور او را بر نتافت و موجبات کناره گیری وی را فراهم آورد. او برای ملکشاه نوشت: «کار من به ارکان دولت که خصمی ایشان با من سلطان را معلوم است نیندازید و به تخصیص با نظام الملک مشورت نفرمایید» (مؤیدثابتی، ۱۳۴۶: ۳۱) حسن صباح در سال ۴۶۹ق برای دیدار خلیفه فاطمی، به مصر رفت و در سال ۴۷۳ پس از بازگشت به ایران، با سفر به مناطق غربی ایران، مردم را به مذهب اسماعیلی دعوت نمود (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹: ۴۳۲).

حسن صباح در سال ۴۸۳هـ قلعۀ الموت را پایگاه خود و پیروانش که به نزاریان ۲ معروف گشتند، قرار داد. پایگاه جدید اسماعیلیان مرکزی شد تا با جلب مردم بسیار، به فعالیت‌های مخفی اسماعیلیان افزوده شود. در همین زمان پیشرفت و قدرت و نفوذ حسن صباح به آنجا رسید که ملکشاه، شخصاً برای او نامه نوشت. این نامه، نشانه ای از شناسایی حسن صباح به عنوان قدرتی سیاسی است. از متن نامه دریافت می شود که اسماعیلیان در این دوره بر تبلیغات فکری و مذهبی و عملیات تروریستی خود چنان افزوده بودند که نگرانی حکومت مرکزی سلجوقی را موجب شدند. ملکشاه به حسن صباح نوشته بود: «بر والی روزگار بیرون می آیی و بعضی مردم جهال جبال را بر خود جمع کرده و سخنان ملایم طبع ایشان می گویی تا ایشان می روند و مردم را کارد میزنند» (مؤیدثابتی، ۱۳۴۶: ۳۰) جسارت اسماعیلیان تا به آنجا رسیده بود که «از ایشان چند کس در پیش سلطان ملکشاه خویشتن را بکشتند» (هندوشاه نخجوانی، ۱۳۴۴: ۲۸۸) و همین امر موجب خوف و هراس ملکشاه، درباریان، دیوانیان و مردم عامه گردید و امنیت سیاسی و اجتماعی را از جامعه دور ساخت.

با وجود دیدگاه‌های خاص سیاسی و مذهبی نظام الملک، ملک‌شاه در مسایل مذهبی ملایم‌تر از آلب ارسلان عمل می‌کرد. شاید نفوذ ترکان خاتون، دختر طمغا جخان سمرقند، در این مورد بی تأثیر نبوده است. ابن اثیر گرایش‌های مذهبی خانواده ترکان خاتون را متمایل به فرق شیعه، اسماعیلی می‌داند. (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۱۴۷).

تسامح مذهبی ملک‌شاه از آنجا مشخص می‌شود که او در سفر به بغداد در سال ۴۷۹ق که نظام الملک نیز او را همراهی می‌کرد «آرامگاه موسی بن جعفر (ع) و احمد بن حنبل و ابوحنیفه و دیگر مزارهای معروفه را زیارت کردند. (همان: ۱۳۳) همچنین در لشکرکشی برضد برادرش، تکش، هنگام عبور از توس مرقد علی بن موسی الرضا (ع) را زیارت نمود و در اقدامی سیاسی و غیرمتعصبانه، دخترش را به ازدواج اصفهبد علی، حاکم مازندران در آورد. به گفته صاحب نقض: «اصفهد علی که داماد او باشد، مؤمن و معتقد و شیعی و امامی و اصولی» بود (رازی، ۱۳۵۸: ۱۲۹) و چون ملک‌شاه مدرسه ای در اصفهان ساخت و از او پرسیدند که مدرسه متعلق به کدام فرقه از اهل تسنن است، گفت: «اگرچه من حنفی مذهبم، اما این خیر از برای خدای تعالی ساخته ام قومی را محظوظ و مخصوص کردن و طایفه ای را ممنوع و محروم داشتن وجهی ندارد و بنویسید که اصحاب هر دو امام در این مدرسه ثابت باشند، علی التساوی و التعادل. (هندوشاه نخجوانی، ۱۳۴۴: ۷۲).

نظام الملک از تسامح مذهبی ملک‌شاه نگران بود. نفوذ ترکان خاتون و نزدیکان شیعه او و امرای ترک در دربار نیز بر نگرانی او می‌افزود. نظام الملک عمل سلطان را ناشی از غفلت او می‌دانست. او می‌نویسد: «امروز این تمیز برخاسته است. اگر جهودی به کدخدایی و عمل ترکان می‌آید و اگر گبری و رافضی و خارجی و قرمطی، شاید غفلت بر ایشان مستولی گشته است. نه بر دینشان حمیت و نه بر مالشان شفقت و نه بر رعایا رحمت» نگرانی نظام الملک بيمورد نبود. او سرانجام در اختلاف با ترکان خاتون، بر سر جانشینی سلطان، کارش به آخر رسید. ترکان خاتون با کمک مخالفان نظام الملک؛ از جمله تا جاملک ابوالغنائیم و مجدالملک ابوالفضل قمی شیعه مذهب، توانست بر ملک‌شاه که نظرش نسبت به نظام الملک مکدر شده بود، تأثیر گذاشته و او را از قدرت گسترده به زیر کشد. همراهان ترکان خاتون، بعد از نظام الملک مشاغل وزارت و دیوانی را

به دست گرفته و به نفوذ مخالفان نظام الملک و شیعیان در دربار افزودند. ظهیرالدین نیشابوری می نویسد: «ملکشاه» او (نظام الملک) را به تاج الملک سپرد و او را با ملاحظه در نهران آشنایی و انتسابی بود» (نظام الملک، ۱۳۲۰: ۱۹۹)

شیعیان امامیه در عصر جانشینان ملکشاه

حضور شیعیان امامی بعد از ملکشاه، در دربار جانشینان او پر رنگتر شد. مجدالملک ابوالفضل اسعدبن محمدبن موسی البرواستانی قمی، بعد از ملکشاه، وزیر برکیارق شد. زمانی که منصب استیفا داشت، درصدد اصلاح امور مالی برآمده و منافع درباریان و امرای لشکری را به خطر انداخته بود و چون به وزارت رسید، نگرانی سپاهیان، آنان را به قتل مجدالملک مصمم ساخت. سپاهیان، او را مسبب اصلی نفوذ اسماعیلیان و ترور شخصیت‌های سیاسی معرفی کردند و به همین جرم به قتلش رساندند. مجدالملک با اینکه شیعه بود نسبت به کارگزاران سنی و شیعه رعایت عدالت مینمود و تفاوتی نمی گذارد» صحابه را هم به نیکی یاد می کرد و هرکسی سب آنها میکرد او را لعنت می کرد» (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۲۶۵) آثار بسیاری از او در مورد ائمه و بزرگان شیعه به جای مانده است. بارگاهی بر مزار امام حسن در بقیع و مقبره حضرت عبدالعظیم در شهر ری از آثار اوست.

برکیارق بعد از مجدالملک، چون در سال ۴۹۴ق مورد سوء قصد نافرجام فدا بیان اسماعیلی قرار گرفت، فرمان قتل باطنیه را صادر کرد مردم اصفهان به دستور ابوالقاسم مسعودبن محمد خجندی فقیه شافعی، برای از بین بردن آنان کوره های آدمسوزی به راه انداختند. «باطنیه را دسته دسته و منفرد گرفته، میآوردند و آنها را در آتش می انداختند». (همان: ۲۸۹)

با مرگ برکیارق در سال ۴۹۸ق، اسماعیلیه قدرت یافته، به ایجاد نامنی دست زدند. آنان به کاروا نه‌ای حج - که از ماوراءالنهر و خراسان عازم بودند - حمله میکردند و به قتل عام می پرداختند. ابوجعفر نشاط از بزرگان شافعی در این ماجرا به قتل رسید.

محمدبن ملک‌شاه، برادر و جانشین برکیارق (۴۹۸ - ۵۱۱ق)، پس از رفع مشکلات داخلی، شخصاً به محاصره قلاع اسماعیلی اقدام کرد. سعدالملک آوجی (اهل آوه) وزیر سلطان محمد که شیعه امامی بود و لیاقت و کاردانیش موجبات نگرانی رقبای سیاسی و مذهبی او را فراهم ساخته بود، از جانب فقها و قضات اهل تسنن درگیر توطئه شد. «قاضی اصفهان، صدرالدین خجندی و ابوسعده هندو و شمس الملک عثمانبن نظام الملک به قصد او آستین جد و سعی باز نوشتند» (ناصرالدین منشی کرمانی ۱۳۶۴: ۵۴) راوندی، مورخ سنی مذهب متعصبی است. او سعدالملک آوجی وزیر شیعی مذهب سلطان محمد را در ارتباط با اسماعیلیان می داند و می نویسد: چون محاصره بر اسماعیلیان تنگ تر شد، از سعدالملک کمک خواستند. او پیغام فرستاد که «یک هفته صبر کنید و قلعه از دست مدهید. چندان که ما این سگ را از دست برگیریم یعنی سلطان را» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۵۹) ولی خیالات و نقشه های سعدالملک برملا شد و سلطان «او را با اتباع او کشت» (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۴۲) ناصرالدین منشی کرمانی می نویسد: «در بازار اصفهان مصلوب شد» (همان: ۵۴) اسماعیلیان برای رهایی از قتل عام، نامهای به سلطان محمد نوشتند و سؤال کردند، آیا پیروان محمد (ص) اگر در مورد امام اختلافی با دیگر مسلمانان داشته باشند، لازم است سلطان آنان را در پناه گیرد، یا نه؟ نامه در مجلس فقها به مشورت گذاشته شد. ابوالحسن علی بن

عبدالرحمان سمنجانی گفت: «کشتن آنان واجب است و واگذار کردن آنان به حال خود جایز نیست». (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۳۵) و فقهای شافعی فرمان قتل آنان را صادر کردند.

سلطان محمد سلجوقی، اسماعیلیان را دشمن سرسختی می دانست. او «در اعزاز دین و قهر و قمع ملاحظه ملاعین، مجد و مجاهد» بود. (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۵۳) عبدالملک عطاش؛ از جمله اسماعیلیانی بود که به دست سپاه سلطان محمد کشته شد. سلطان محمد به جنگ حسن صباح نیز اقدام کرد، ولی کارش ناتمام ماند. مرگ سلطان محمد بارقه امید به فعالیت مجدد، در میان اسماعیلیه تاباند و بار دیگر به قدرت و قوت خود افزودند. سنجر، سلطان دیگر سلجوقی، تعصب مذهبی خاصی از خود نشان نمی داد. در این دوره برای برقراری اتحاد میان پیروان فرق مختلف تلاش هایی صورت گرفت؛ از جمله ابتکار هایی که به کار گرفته شد، اقدام ترکان خاتون، همسر سنجر بود که در زمان توقف در بیهق «روزی به ضیافت سدیدالدین مسعود مختار (حنفی مذهب) رفت و روزی به ضیافت جمال الدین حسن بیهقی «شافعی مذهب» رفت. (ابن فندق، بی تا: ۲۷۰).

سنجر به مقتضای روزگار و قدرتیابی شیعیان، به اسماعیلیان و شیعیان دیگر نزدیک شده بود. مجدالدین ابوالقاسم علی، از خاندان امام موسی کاظم (ع) جزو مقربین سنجر محسوب می شد. شرف الدین ابوطاهر سعدبن علی بن ممیسه القمی نیز از معتقدان به تشیع بود که خواجه نظام الملک او را با معرفی تاج الملک به حکومت مرو نصب نموده بود. او مدتی وزیر مادر سلطان سنجر و مدتی نیز عارض لشکر شد و سپس به وزارت سلطان سنجر منصوب گردید (رازی، ۱۳۵۸: ۱۳۱). قدرت اسماعیلیان آنقدر افزایش یافته بود که بی محابا اقداماتی برضد بزرگان مذهبی

وسیاسی انجام میدادند. در سال ۵۲۳ق در اصفهان عبداللطیف بن خجندی رئیس شافعیان را به قتل رساندند. اسماعیلیان در عهد سنجر امتیاز بیشتری یافتند. سنجر در توجیه رفتار خود با آنان در نامه به انوشیروان بن خالد، وزیر مسترشد خلیفه عباسی، نوشت: به درخواست رعایا و عامه اسلام و معروفان «آن سگان را امان داده شد، بر این شرایط که دعوت البته نکنند و در شهرهای بزرگ نزول نسازند و به رعیتی مشغول باشند و راهها را ایمن دارند» (مؤیدثابتی، ۱۳۴۶: ۵۶) و در ادامه می افزاید: «پوشیده نیست که در زمین عراق ملحد بیش از آن است که به خراسان. بایستی که از دارالخلافه و از پادشاهان آن طرف صد یک آنچ ما کردیم و فرمودیم پدید آمده بودی» (همان) به همین جهت اسماعیلیان در زمان سنجر خطرناکتر از هر دورهای دست به عملیات تروریستی زدند. هرچند در این دوره نیز اقداماتی علیه اسماعیلیان صورت میگرفت، ولی به نظر می رسد این امر برای آرام کردن و جلب اذهان عمومی بود و برخورد مقامات حکومتی با آنان جدی نبوده است. مسعود سلجوقی (۵۲۹-۵۴۷) که مدتی همزمان با سنجر در بخشهای غربی ایران اسلامی حکم می راند، به فرق حنفی تمایل داشت و در زمان او غلبه با این فرقه مذهبی بود و سختگیری پیروان آن موجب شده بود، شیعیان منطقه به تقیه روی آورده، به شکل صوری از مذهبشان دست بکشند، ولی در اواخر دور سلجوقی حمایت و همکاری متقابلی میان شیعیان و سلجوقیان برقرار بود. سلیمان شاه سلجوقی به واسطه رستم حاکم طبرستان مدد یافت تا بر همدان مسلط گردد و در عوض ولایت ری را به رستم داد. با فرصت مناسبی که در زمان حکومت رستم پیش آمد، شیعیان توانستند در آن شهر به گسترش امور فرهنگی، از جمله تاسیس مدرسه اقدام نمایند.

نتیجه

بعد از آل بویه ترکان بر دستگاه حکومت ایران نفوذ یافتند. ترکان که مانند سلاطین دیگر به تایید خلفا برای مشروعیت یافتن حکومتشان از سوی آنها و همچنین طرفداری و حمایت عامه مردم نیازمند بودند، خود را از طرفداران متعصب مذهب خلافت یعنی تسنن نشان دادند و برای اثبات این ادعا به سخت گیری با مخالفان که در رأس آنان شیعیان بودند، پرداختند. در نتیجه شیعیان در این دوره مجبور به تقیه شدند. شیعیان امامیه گروهی از شیعیان بودند که نسبت به فرق دیگر از احکام و قواعد بهتری برخوردار بودند و در مدت زمان هر چند طولانی توانستند در ایران و کشورهای اطراف طرفداران زیادی را بیابند. ولی با توجه به اینکه همواره حکومت ها حاضر به قبول گروه‌های که با آنها مخالف نبودند، شیعیان امامیه نیز گرفتار ناسازگاری و ناملایمات حکومت ها شدند و در این راه متحمل مشکلات زیادی شدند و با توجه به اینکه حکومت های غزنوی و سلجوقی اکثرا پیرو مذهب سنت بودند، بسیار بر آنها سخت می گرفتند، اگر چه شیعیان با در پیش گرفتن تقیه خود را حفظ می کردند، ولی افکار و اندیشه آزاد آنان در تعصبات دینی ترکان محبوس شده بود. به نظر می رسد با ورود ترکان به ایران و تشکیل حکومت، شیعیان امامی حاضر در دربار ترکان به یکباره تصفیه نشدند، بلکه مسیر تقیه را پیش گرفتند و موقعیت آنان در دربار محکم گردید به طوری که نفوذ آنها یکپارچگی مذهبی اهل تسنن را بر هم می زد. چرا که در این دوره شیعیان، به ترکان سلجوقی نزدیک شدند و این تدبیر مناسب بارها موجب نگرانی اهل تسنن گردید. با در پیش گرفتن چنین سیاستی، فعالیت فرهنگی شیعیان پس از مدت‌ها رونق گرفت

و اختلافات مذهبی اهل تسنن با شیعیان به شکل های گوناگونی از جمله؛ درگیری های فیزیکی، مناظرات عقیدتی، شعائر مذهبی و تألیف کتابی در رد یکدیگر ادامه یافت.

منابع و مأخذ

۱. ابن اثیر، عزالدین علی ۱۳۶۸، «الکامل» ف تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه هاشمی حائری و ابوالقاسم حالت، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی.
۲. ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسن ۱۳۶۶، تاریخ طبرستان، تهران، کتابخانه خاور.
۳. ابن طفطقی، محمد بن علی بن طباطبا ۱۳۶۷. تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چ سوم، تهران، علمی فرهنگی.
۴. ابن خلدون، عبد الرحمن ۱۳۶۴، العبر و دیوان المبتدا فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۵. ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (بی تا)، تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمینار، مقدمه محمد بن عبد الوهاب قزوینی، تهران، فروغی.
۶. باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۶۴)، تاریخ غزنویان، تهران، امیر کبیر.س
۷. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین ۱۳۶۲، تاریخ بیهقی، به اهتمام غنی و فیاض، تهران، خواجه.
۸. جعفریان، رسول ۱۳۷۵، تاریخ تشیع در ایران، قم، انتشارات انصاریان.
۹. خوافی، فصیح احمد بن جلال الدین محمد، ۱۳۴۰. مجمل فصیحی، مشهد، کتابفروشی باستان.
۱۰. خواند میر، غیاث الدین هماد الدین الحسینی (بی تا)، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، تهران، انتشارات خیام.
۱۱. دلهاوزن، یولیوس (بی تا)، تاریخ سیاسی صدر اسلام: شیعه و خوارج، تهران.

۱۲. رازی، نصیر الدین ابو رشید عبد الجلیل. ۱۳۵۸، النقض: بعض المثالب النواصب فی نقض بعض الفصائح الروافض، تصحیح جلال الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی.
۱۳. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. ۱۳۶۴. راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال، تهران، امیر کبیر.
۱۴. سمرقندی، امیر دولتشاه. ۱۳۳۸، تذکره الشعراء به همت محمد رضانی، تهران، پدیده.
۱۵. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبد الکریم (بی تا) الملل و النحل، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، تهران، علمی.
۱۶. عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام. ۱۳۶۴، آثار الوزراء، تصحیح میر جلال الدین ارموی، تهران، اطلاعات.
۱۷. فردوسی، شاهنامه. ۱۳۷۷. مقدمه محمد جعفر یاحقی، مشهد، سخن گستر.
۱۸. کلوزنر، کارلا، ۱۳۶۳. دیوانسالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی)، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیر کبیر.
۱۹. مستوفی قزوینی، حمد الله. ۱۳۳۹. تاریخ گزیده، به اهتمام عبد الحسین نوایی، تهران، امیر کبیر.
۲۰. مویذ ثابتی، علی. ۱۳۴۶. اسناد و نامه های تاریخی از اوایل دوره اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی، تهران، طهوری.
۲۱. میرخواند، محمد بن خاوند شاه بلخی. ۱۳۷۵. تاریخ روضه الصفا، تهذیب و تلخیص عباس زریاب، تهران، علمی.
۲۲. ناصر الدین منشی کرمانی. ۱۳۶۴. نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، در تاریخ وزراء، تصحیح میر جلال الدین ارموی، تهران، اطلاعات.
۲۳. نظام الملک ابو علی حسن. ۱۳۲۰. سیاست نامه، تهران، مجلس.
۲۴. هندوشاه نخجوانی، ابن سنجر. ۱۳۴۴. تجارب السلف، تهران، طهوری.
۲۵. مقالات

۲۶. ترکمنی آذر، پروین. پاییز ۱۳۸۵. سلجوقیان؛ اختلافات مذهبی و پیامدهای آن، پژوهشنامه

علوم انسانی، شماره ۵۱.

۲۷. محمدی، علی. ۱۳۹۱. منازعات حنابله با شیعه امامیه در عصر سلجوقی، تاریخ و تمدن اسلامی، سال

هشتم، شماره پانزده.